اعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 بحث درباره ماهیت و تفسیر ماهیت است به نظر رسید با سوالاتی كه مطرح شد مثل این كه آن طوری كه باید و شاید بیان ما در روز گذشته روشن نشد نسبت به آن اشكالی كه به تفسیر دوم مرحوم آخوند و مرحوم علامه داشتیم اگر یاد شریف رفقا باشد در مباحث سال گذشته در قسمت ماهیت عرض شد احتمالا بعدا هم این مسئله به طور جدی خواهد آمد كه ماهیت چیزی سوای وجود نیست و مسئله ماهیت عبارت از تشخص وجود است منتهی ماهیت به دو قسم تقسیم می شود یك ماهیت كلی است كه همانی است كه در تعریف از او از عدم قبول كلیت یعنی لابشرط بودن نسبت به كلیت و جزئیت و قلت و كثرت و سایر اوصاف تعبیر می شود كه گفته می شود ماهیت نه متصف به كلیت است و نه جزئیت صحیح همین است یعنی لا بشرط است نسبت به امكان و وجوب و لابشرط است نسبت به امتناع و عدم امتناع و سایر اوصافی كه ما برای ماهیت موجوده آن اوصاف را می آوریم ماهیت اقتضای هیچ كدام از این ها را نمی كند ماهیت لا بشرط است، هم ممكن است متصف به كلیت شود مانند انسان كلی و حیوان كلی و هم ممكن است متصف به كیفیت باشد مانند ماهیت زید و ماهیت عمر كه عبارت است وجود خود آنها است در این جا ماهیت یك معنای لابشرط در آن اخذ شده چه طور كه وجود و عدم هم وصف برای ماهیت نیست یعنی برای ذات ماهیت، بلكه ماهیت نسبت به وجود و هم عدم علی السوی است الماهیته من حیث هی.... لا لیس و لا ایساین یك نوع از ماهیت ماهیت دوم عبارت است از همان حدود وجودی است كه همان ماهیت است، حدود وجودی موجود متشخص این همان ماهیت است كه همان حدود وجودی كه اول به صورت جنس و فصل مطرح بود الان به صورت ماده و صورت مطرح است و همین ماده و صورت است كه شیئیت شیء را تشكیل می دهد پس وقتی می گوییم: الان شیء این جا وجود دارد یا وجود ندارد یعنی ماهیت محدوده دارد ماهیت سعی لابشرط در اینجا قبول جزئیت كرده است نه این كه در ماهیت كلیت یا جزئیت خوابیده است كه جمع بین متقابلین باشد این ماهیت، ماهیت لابشرط است هیچ اقتضایی ندارد نه نسبت به كلی و نه نسبت به جزئی.

 مرحوم آخوند در بحث گذشته فرمودند كه برای ماهیت دو تعریف شده، تعریف اول آن تعریفی است كه در جواب ماهو است یعنی ما هو فی ذاته؟ ذاتش چیست؟ ماهو همان ماهویت است یای نسبت در اینجا حذف شده و یا برگشتش به شیء است ما هو؟ این چیست؟ این ماهیتش چیست؟ این عبا چیست؟ یعنی جنسش چیست؟ پشم است، نخ یا كتان است یا از چیزهای دیگر است این درخت از چیست؟ یعنی ماهیتش چیست؟ سوال از جنس اوست از سنگ است یا نبات است و چه نوع نباتی است سوالی كه از ماهو و ماهویت می شود آن چیزی است كه كه شیئیت او را تشكیل می دهد و باعث امتیاز او از بقیه اشیاء است آن چیست؟

 همان طور كه در بحث گذشته عرض كردم در سوال از ماهو بحث وجود مفروغ عنه است بحثی راجع به وجود نیست وقتی كه انسان از شیء موجود سوال می كند، كتاب را می بینم نمی دانم كه جنس این كتاب از چیست ولی در وجودش شك ندارم این كتاب هست می گویم جنس این كتاب از چیست؟ این اوراق از چیست فرض كنید از چوب درخت است و در كارخانه تبدیل به كاغذ می شود؟ از وجود سوال نمی كنم، این لیوان كه در دست من است در این كه لیوان وجود دارد شك ندارم، از جنسش كه پلاستیك است یا شیشه است سوال می كنم از متریالش سوال می كنیم از جنسش سوال می كنیم، نه از وجودش در ماهیت كه مورد اصطلاح اهل فن است سوال از ذات و آن جنس و حدودی است كه آن حدود را با دیگران تشكیل می دهد این اصل قضیه است مرحوم علامه در پاورقی كه ذكر كردند به این مطلب اشاره كردند و ایشان همین مطلب را می فرمایند و مرحوم آخوند تفسیر دیگری از ماهیت ارائه كردند در نظر داشته باشید تا اگر اشكالی در ذهن است رفع اشكال شود تفسیر دیگری برای ماهیت ذكر كردند فرمودند: گاهی ماهیت تفسیر شده به ﴿ما به الشی هو هو﴾ بین ماهو و بین ما به الشی هو هو در این جا چه فرقی است كه تفسیر دوم را مرحوم آخوند اعم مطلق از تفسیر اول می گیرند؟ در تفسیر اول فقط وجود شیء در پاسخ ماهو آورده می شود فرض كنید ماهو الكتاب؟ فرض كنید جلد از پلاستیك است یا مقوا است یك وقتی نه، وقتی سوالی كه من می كنم سوال را با تعبیر دیگری مشخص می كنم ممكن است سوال به انحا مختلفی مطرح شود ما به الشی هو هو چیست؟ آن چیزی كه شیء به واسطه آن شیئیت خودش را دارد آن چیزی كه شما دارید می بینید آنی كه باعث شده شما الان این را ببینید چیست؟ آنی كه باعث شده كه شما احساس بكنید، چیست؟ آنی كه باعث شده در مرأی و منظر قرار بگیرد چیست؟ با این تعبیر از ماهیت سوال می‌شود در این جا همان طور كه مرحوم آخوند می فرماید دو جور می توان پاسخ داد یعنی سوالی كه از ما به الشی هو هو است به دو چیز برمی گردد یكی وجود، وجود ما به الشی هو هو، یعنی وجود است كه شیئیت را در خارج مجسم و محقق می كند اگر وجود نباشد شما هزار جور ماهیت داشته باشید چه فایده دارد؟ صد میلیون ماهیت داشته باشید تا وجود به او نخورد شیء نیست باید به ماهیت وجود بخورد تا شیئیت او در خارج مشاهده شود باید وجود عارض ماهیت شود تا آنرا در خارج لمس و حس كنید و مشاهده كنید پس در این جا سوالی كه آورده شده، تعبیری است كه فقط برای ماهیت آورده نمی شود بلكه ممكن است برای وجود هم آورده شود آن چه باعث شده كه الان این جلوی شما قرار بگیرد چه بوده است؟ این چیزی كه الان می بینم این كیف كه الان وجود دارد چیست؟ آن چه را كه من می بینم این جا باشد كیفی نبود، عبایی نبود این وجود است كه باعث تشخص و تعین و تحقق این امر خارجی شده است در این جا جواب ما به الشی هو هو، وجود است كه وجود خاص متعین متشخص است همین را ممكن است ما راجع به جنس در نظر بگیریم ان ذات و حدود ماهیتی، این كه باعث شده این شیء الان قوام پیدا كند آن چه ذاتی بوده آن ذاتش چه بوده كه باعث شده با دیگران فرق كند می گویم فرض كنید پلاستیك است یك تعبیر آورده اید و ممكن است دو جور پاسخ بشنوید یك پاسخ از وجود بشنوید و یك پاسخ از ماهیت در این تفسیر این جوابی كه از ما به الشی هو هو آورده می شود جواب به دو صورت می تواند باشد فرض كنید گاهی می گویم فلانی كیست؟ شما ممكن است بگویید فلانی پسر فلانی است این یك جور پاسخ است یا فلان رسم و اسم را دارد یا ممكن است بگویید كه فلانی دارای مقام و علم است یا فلان مرتبه از تقوی را دارد هزار پاسخ ممكن است در مقابل این سوال قرار دهید فلانی كیست؟ عام است اما وقتی می گویم فلانی فرزند كیست؟ نمی توانی بگویی فلانی خیلی تقوا دارد این فرزند كیست تمام جوابها را كنار زد و فقط یك جواب می تواند در این جا قرار دهد و فرضا پسر فلانی است زمانی سوال می كنم كه ما هو فی ذاته؟ در این جا فرض وجود شده و امر موجودی را می بینیم یا فرض وجود نشده و به وجود كاری ندارم من نسبت به وجود و عدم، نظرم علی السویه است فلان دارو چه خاصیتی دارد كاری ندارم كه اصلا در كارخانه یا كمپانی تولید شده یا نه خاصیتش این است كه سردرد را برطرف میكند استامینوفن سردرد را خوب می كند، دیگر فشارخون را پایین را نمی آورد داروی فشارخون چیز دیگری است حالا استامینوفن هست یا نیست؟ در این شهر پیدا می شود یا نه؟ در این جا به ماهیت و خود ذاتیت شیء كار داریم اما گاهی از خود وجودش هم سوال می كنیم الان در گیرودار دعوای بین ماهیت و وجود و اصالت ماهیتی ها و اصالت وجودی ها، این كتابها آمده زندگی ما را عوض كرده وقتی سوال می كنم كه این چیست؟ آن چیزی كه باعث وجود خارجی شده چیست؟ آیا ماهیت باعث شده، یعنی ماهیت آنقدر زور و قوه دارد كه می تواند باعث وجود خارجی شود ماهیت كه زور ندارد اصلا هیچی نیست اینی كه الان دست من هست آنرا از بین می برم تبدیل به امر دیگری می كنم این الان پلاستیك یا مقوا است می سوزانم ماهیتش را از بین می برم این خاكستر می شود ماهیتش كجاست؟ با یك حرارت تبدیل به خاكستر نمی شد ولی وزن دارد از بین نرفته است این خاكستر در دست حجم دارد آنی كه قوام دارد آن ماهیت نبوده بلكه آنی كه قوام دارد وجود بوده است آن وجود به این شكل و صورت درآمد و مطلب را بر شما مشتبه كرد و حقیقت را مجاز نشان داد و مجاز را به شما حقیقت نشان داد شما كه مقداری نسبت به مسئله اطلاع پیدا كردید سوال می كنید آن چه شیء به واسطه آن قوام پیدا كرده چیست؟ در جواب می گویید وجود است و قوام به‌وجود است هزار تا ماهیت یك گرم وزن ندارد شخصیت ندارد، شان و خصوصیت و ارزش ندارد تمام این ها را وجود به این مسأله داد روی این قضیه تفسیری كه شده ما به الشی هو هو، یك سوالی است كه دو جواب دارد هم كسی كه می خواهد از وجود شیء سوال كند، با این سوال می تواند این كار را انجام دهد و هم از ماهیت شیء سوال دارد، با این سوال می كند پاسخ بر حسب درخواست سائل است سائل هر جور بخواهد جواب می دهیم مانند قاضی كه در دادگاه نشسته است و می بیند كه سائل چه جوری است و چه وضعی دارد پول دارد یا نه می گوید هر جوری بخواهید قلم را می چرخانیم هیچی هم ندی آن قدر می دوانمت كه اگر شش تا كفش آهنی بپوشی از بین برود او هم می گوید خیلی خوب مهرم حلال و مسئله را فیصله می دهد نگاه به سائل می كنیم سائل ماهیت می خواهد می گوییم وجود منبسط وجود اطلاقی است و خودش كاری انجام نمی دهد ماهیت است كه وجود اطلاقی را حد می زند وجود كه قابل رویت نیست وجود مطلق قابل رویت و دیدن نیست به خاطر ماهیت است اگر ماهیت را از او بگیریم نه پلاستیك است نه مس است، نه سدیم است، نه هیچ چیز دیگری نیست، نه ماده است، نه مجرد است خود ماده بودنش را از دست می دهد ماهیت را از ماده بگیریم چه چیزی باعث قابل لمس بودن و قابل حس بودن می شود؟ چون ماهیت دارد ماده است اگر ماهیت نبود چیزی نداریم حیوانیت و ناطقیت باعث شده كه این را مشاهده می كنید سائل گاهی بحث از ماهیت ندارد در بین این دعوا كه عده ای قائل به اصالت وجود و عده ای قائل به اصالت ماهیت هستند ما تكلیفمان را معلوم می كنیم این قیدی كه در اینجا هست آن چه باعث قوام شده این ماهیت باعث شده كه این وزن را پیدا كند این شعور و ادراك و تحقق خارجی را پیدا كند یا وجود است نه این وجود است نه ماهیت انسان ناطق یك عنوان عام و شامل است تمام انسانها می شود و به تنهایی نمی تواند كاری انجام بدهد ارتباطش به نسبت به وجود و عدم علی السوی است خود ماهیت فی حد نفسه و ذاته نه وجود بر او عارض می شودونه عدمدر مسئله اربعه، اقتضای زوجیت را می كند چه بخوای چه نخواهی و نمی توانی از اربعه زوجیت را سلب كنی ولی نسبت به ماهیت این طور نیست ماهیت اقتضای وجود نمی كند انسان دو سر را دیده اید انسان سه سر یا چهار سر را تصور كنید همه اطراف را می بیند همچین آدمی تا به حال خلق شده یا نه ممكن است چهار تا انسان را به هم بچسبانند كه همه اطراف را ببیند ولی انسانی به این كیفیت خلق نشده ولی همه شما آن چه را من گفتم تصور كردید، در حالیكه وجود خارجی ندارد آنی كه در ذهن شما است یك گرم هم وزن ندارد وجود ذهنی كاری انجام نمی دهد آن چه در خارج است كار انجام می دهد تمام كارها را وجود ذهنی انجام می دهد منظور ما خارج است شیء بر وجود اطلاق می شود شیئ یعنی چیز معنی شیء عبارت است از وجود متشخص خارجی است آن چیزی كه وجود خارجی است وجود نیست آن وجود و ماهیت نیست و آن عبارت است از همانی است كه شما می بینید یك معجونی از ماهیت و وجود است كه اگر ماهیت را بگیریم هیچی نمی توانید ببینید و اگر وجود را بگیریم باز هم چیزی نمی توانید ببینید هیچ كدام تركیب انضمامی نیست مثل شكر كه در آب بریزید و بهم بزنید بلكه انتزاع است تشكل وجود به ماهیت یك امر درونی است كه امر درونی اقتضای قدرت و قابلیت و استعداد وجود است چه طور است كه شما وقتی گلی را در دست می گیرید گاهی سنگ را در دست می گیرید هر چه فشار بدهید این سنگ استعداد نرم شدن ندارد لذا حضرت عیسی میگوید: انی اخلق لكم من الطین كهیئی الطیر در این جا نداریم اخلق من الحجر كهیئی الطیر چون حجر تبدبل به طیر نمی شود حضرت عیسی خاك را می گیرد و با آب مخلوط می كند حالا این گل قابلیت هیئت طیررا دارد برای او دم درست می كند و پر درست می كند در او می دمد و تبدیل به گنجشك می شودو پرواز می كند این قابلیت در خاك و گل است و قابلیت در سنگ و چوب و آهن نیست آن ها سلب هستند و سفت هستند قابل برای انعطاف نیستند وجود حقیقتی است كه ذاتش قابلیت دارد و مانند خاك است چطور خاك را وقتی با آب مخلوط می كنید و می توانیدتبدیل به كره و مكعب آجر كنید خاك و گل را در قالب گذاشته اند و گرما دادند تا آجر شده است آجر كه الان سفت است اول این جور نبود اول خاك بود قابلیت داشت این مسئله بسیار مهم است و تأكید میكنم حیاتی ترین مسئله در فلسفه فهمیدن قابلیت وجود است كه چطور می تواند خودش را به هر ماهیتی در بیاورد كسی كه به این مسئله برسد تمام مسائل فلسفی برای او حل است، مسئله علت و معلول برایش حل می شود، بحث قوه و فعل برایش حل است و مباحث تجرد حل است و مباحث تشخص در وجود و مطالب آقا سید احمد كربلایی و مرحوم كمپانی برایش حل است تمام این اشكالات برای این است كه این را نفهمیدند كه چه طور می شود یك وجود فی حد نفسه خود را به صور مختلفه و اشكال مختلف در بیاورد این قابلیت از كجا آمد اینها آمدند قابلیت را از جای دیگر آوردند وقتی بحث به تجرد و ماده رسید نتوانستند حلقه رابطه بین مجرد و ماده را در این جا بیابند لذا قائل به مراتب تشكیك شدند و وجودات مظاهر را از وجود ذات جدا دانستند زیرا چطور می شود یك وجود بسیط و منبسط در عین بساطت، ماده باشد چطور می شود؟ باید مرز باشد یك مرز ماده و یك مرز بالاتر از این مرتبه كه صور برزخی و مثالی است یك مرز بالاتر از این و مرتبه ملكوتی آنی كه مثال است ماده نیست باید مرز قائل باشیم آنی كه مثال است ماده است در بحث قوه و فعل گیر می كنند در بحث علت و معلول هم گیر می كنند اما با این مثال كه می زنم وجود فی حد نفسه این قابلیت و قدرت را دارد كه خود را به شكل در بیاورد به این شكل دربیاورد ماده است و به آن شكل در بیاورد اسمش مثال است و صورت و به آن شكل در بیاورد اسمش معنی و مفهوم است و به آن شكل در بیاورد اسمش اطلاق است پس در ذات خود این ذات و اقتضا را دارد اما خودش باید بی شكل باشد اگر بی شكل نباشد كه خودش را نمی تواند به بشكلی در بیاورد ماهیتی كه ما می گوییم هر چیزی كه این ذات یعنی حقیقتش، واقعیتش، سرشتش، آن چیزی كه باعث تشخص است و باعث قوام است و باعث می شود كه فرق گذاشته شود بین او و دیگران این منظور ما است نه این كه جنس و فصل باشد در این گونه مسائل حتی در مجردات گیر می كنیم در حالی كه مجردات ماهیت دارند همان مرتبه تشكیك مجرد همان حدود وجودی همان است در ملائكه كه دارای ماهیت هستند، ماهیت آنها به صورت و ماده نیست آنها شیء هستند جبرئیل كه صورت مجرد است

 در ماهیت كه آنها به صورت و ماده نیستند جبرئیل وقتی بر پیامبر نازل می شود به صورت دحیه كلبی می آید آیا صورت هم نداشت؟ آیا با چشم ظاهر نبوده؟ ولی با چشم برزخی كه می دیدند مگر جبرئیل شكل دارد مگر به شكل دحیه است كه شكلش مشخص است آیا جیرئیل خودش را به صورت دحیه درآورده كه این طور نبوده است این دیدن، دیدن با چشم نبوده است ولی با چشم برزخی بوده، مگر جبرئیل صورت دارد جبرئیل مجرد است صورت ندارد جبرائیل در مرتبه مجرد خودش و در مرتبه وجود علمی خودش است هر كدام مظهر چند صفت از پروردگار هستند فقط انسان است كه مظهر جمیع صفات است جبرئیل مظهر علم است و وجودش وجود علمی دارد وجود علمی یعنی چه مگر وزن دارد؟ وجود علمی شكل پیدا كرده و به صورت دحیه درآمده است به خاطر وجود است علم می تواند شكل پیدا كند و دحیه شود؟ چون خود آن وجود خود حقیقت علمی قابلیت این را دارد كه در تنزل به مراتب مادون مطابق با هر مرتبه خودش را به شكلی درآورد می تواند به شكل دحیه باشد یا مشتی تقی باشد

 تلمیذ: سوال نا مفهوم

 استاد: حالا نمی دانیم آنجا به چه شكلی است اصلا جبرائیل صورت ندارد چون وجود علمی او صورت ندارد

 تلمیذ: سوال نامفهوم؟

 استاد: مگر خدا وجود ندارد صورتش چیست؟ صورت ندارد منتهی همین جبرائیل ماهیتش فقط علمی است همان مرتبه علمی ماهیت است برای او مگر ماهیت باید جنس و فصل داشته باشد مگر درخت و سنگ و آجر و آهن باشد این هم ماهیت است ماهیت یعنی ذات

 تلمیذ: سوال نا مفهوم؟

 استاد: بودن در مرتبه ماهیت است نه بودن خدا هم هست ولی به خدا نمی گوییم ماهیت این مرتبه خاص یا مرتبه علمی خاص یا مرتبه رزق خاص یا مرتبه حیات خاص است نه یا مرتبه قهاریت خاص است یا مرتبه حیات به معنای ادامه یا استمرار بقا است یا مرتبه به صورت است یا مرتبه ماده است مرتبه ماهیت را تشكیل می دهد آن مرتبه ماده باشد ماهیت مادی است صورت باشد ماهیت صوری است آن مرتبه ملكوتی باشد، می شود ماهیت ملكوتی همه دارای ماهیت هستند ماهیت داریم تا ماهیت ماهیت مادی در وجود شیء اطلاق بر شیء می شود آن شیء كه تعین پیدا كرده و همراه با ماهیت است وقتی سوال می كنم شیء كه در مقابل من است آنی كه باعث شده این شیء شیء بشود چیست؟ این كتابی كه الان در دست من است و وجودش را می بینم آنی كه باعث شده این كتاب كتاب شود چیست دو جور می توانید جواب دهید می توانید بگویید كاغذ است یا وجود است؟ وجود باعث شده كه كاغذ تحقق خارجی داشته باشد اگر شما فقط ذهنیت كاغذ را داشته باشید ذهنیت كاغذ باعث وجود كاغذ نمی شود

 تلمیذ: سوال نامفهوم؟

 استاد: شما مطلب ما را تأیید می كنید من فردا جواب این حرفم را عرض می كنم كه این اشكال است و من فقط امروز كلام علامه و آخوند را تقریر می كنم كه قابل نقد است

 تلمیذ: سوال نامفهوم؟

 استاد: صحبت این است كه مسئله را چطور دریافت كنیم ما هم قائل به اصالت وجود هستیم و قائل به تشكیك در وجود هستیم اما ابهامی كه مانده كیفیتش برگشت به كیفیت درك مطلب دارد چه جور مسئله را درك كرده باشد كسی می تواند به نحوی درك كند كه مسائل قابل حل باشد و برای برخی در جایی گیر می كنند بله كسانی كه قابل به اصالت وجود و تشخص وجود و وحدت وجود و صرافت وجود است، صرافت خیلی مهم است كسی كه قائل به صرافت وجود است طبعا در این مسائل گیر نمی كنند و این به میزان درك برمی گردد كه چطور این مسائل را درك كرده باشیم لذا بارها عرض كردم كه در مسائل عرفان و فلسفه هیچ گونه تناقضی نیست هیچ گونه ابهامی نیست آن چه را كه عرفان درك می كند واحساس می كند فلسفه به آن جا می رسد اما حالا كه می رسد شما نرسیدی دلیل نمی شود، كه او هم نرسد او هم با همین ادله و با همین قضایا به همین نقطه عرفانی می رسد، اینكه شما نرسیدی این ایراد از فلسفه نیست ایراد از درك فلسفه است

 تلمیذ: سوال نامفهوم؟

 استاد: در تحلیل گفته می شود وجود عارض بر ماهیت است در حالی ما در اینجا می گوییم كه ماهیت عارض است در عارض متأخر از معروض است ولی با بیانی كه از ماهیت داریم وجود سر جایش است خودش را حركت می دهد در خودش انقلاب به وجود می آورد در خودش تغییر و تحول به وجود می آورد اسم آن تغییر ماهیت است پس كدام اول است و كدام دوم وجود كه سر جایش بود و نیز در وحدت خودش هم بوده همه تعددها هم را در وحدت خودش داشته ﴿چون به كثرت آمد آن نور سره شد عدد چون سایه های كنگره كنگره ویران كنید از منجنیق تا رود فرق از میان این فریق﴾ در خارج در تحلیل گفته می شود وجود عارض بر ماهیت است

 تلمیذ: سوال نا مفهوم؟

 استاد: ما می گوییم مسئله عكس است و ماهیت عارض است اصلا بحث عروض ذهنی است وقتی شیء را در نظر می گیریم در تحلیل ذهنی به دو نقطه می رسیم یك نقطه وجود یك نقطه ماهیت درست شد كدام مقدم بوده وجود مقدم بوده است

 تلمیذ: سوال نا مفهوم؟

 استاد: درست است در وجود خارجی شما در یك وجود خارجی می خواهید در ذهن تحلیل بكنید چطور تحلیل می كنید اول ماهیت بوده و بعد وجود آمده این كتاب اول ماهیت بوده بعد وجود اولیت رتبی است رتبتا نه زمانا زمانا كه معنا ندارد در زمان اصلا مطرح نیست از نظر رتبی وجود مقدم است رتبه وجود مقدم است یك قضیه ای را چندی پیش خواندم: یك عروس و دامادی كه مدتی كمی از ازدواجشان گذشته زن فوت می كند مرد همسرش را خیلی دوست داشته تا این كه حدود یك سال از قضیه می گذرد یك روز یك عكاسی می بیند كه خانمی به عكاسخانه آمد و گفت عكسی از من بگیرید عكاس هم از او چند تا عكس می گیرد زن زیبایی هم بوده بعد می گوید اینقدر هم پولش این عكس را بگذار توی ویترینت توی خیابان و كاری نداشته باش عكاس هم قبول می كند و می گذارد مرد به خواب شوهرش می آید و می گوید در فلان خیابان و عكاسی امانتی گذاشتم برو بگیر فردا بلند می شود و به آنجا میرود می بیند عكس زنش در ویترین است تعجب می كند و به عكاس میگه كه قضیه چیست؟ می گوید چند روز پیش خانمی آمد این جا و گفت از من عكس بگیر و عكس را در ویترین بگذار و رفت گفت این عكس زن من است و مرده ومدت یكسال است كه مرده! عكاس می گوید: این فیلمش است در اینجا این زن به خاطر این كه خیلی علاقه داشته خواسته عكس خودش را به اصطلاح بندازد كه به خانه اش ببرد عكس را گرفت

 حالا اگر این تجسم نباشد، صورت مثالی عكس می اندازد و عكس واقعی است و قضایای واقعی است جسم و تجسم پیدا می كند صورت مثالی خودش را به ماده تبدیل می كند یعنی به خودش ثقل می دهد و ثقل مادی می دهد و بعد ثقل مادی را از خودش می گیرد نظیر این مسئله در مورد طی الارض است و در مورد عبور از ماء است وقتی روح به آن جا می رود قدرت پیدا می كند و شاید انسانهای پاكی بودند و خدا به آنها عنایت كرده آنها از ما بهترند قبول ندارید مخصوصا آنهایی كه رفته اند شیطان گفت كه ﴿خلقته من طين و خلقتني من نار﴾